هو العلیم

تأکید بزرگان بر فراگیری علوم و معارف اهل‌بیت

و دستورات آنان به طلاب

بیانات

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

أعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

الحمدُ لِلَّه ربِّ العالمينَ

و صلّى اللَه علىٰ سيدنا و نبيِّنا أبِيالقاسمِ محمد و آله الطّاهرينَ

و اللّعنةُ علىٰ أعدائِهم أجمعينَ

لزوم صلابت و اتقان در فکر و مسیر

در نظرم نبود که چنین قولی داده‌ام که این هفته و هفتهٔ دیگر در خدمت رفقا باشم. ولی از این جهت که فرمودند، از باب مقدمه چند کلمه‌ای به‌عنوان یوم‌الشروع و علّت برگذاری این مجلس[1] خدمت رفقا عرض می‌کنم. چون به این مسئله اشاره کردند و فرمودند: «این مجلس در شب‌های حیات مرحوم آقا نیز بوده است!»

نکته‌ای که به‌نظر می‌رسد باید روی آن دقت شود و من هم در همان مجلسِ رفقا که چند شب پیش حضور داشتند عرض کردم، عبارت است از صلابت راه و طریق و مسیر و إتقان فکر در حرکت و مسیری که انسان دارد و خلاصه، استفاده‌ای که باید از این چند روزی که برای او در نظر گرفته‌اند ببرد.

تأکید بزرگان، بر رفاقت با افراد هم‌مسیر

شکّی نیست که دیدن رفقا توسط همدیگر، یکی از مسائل بسیار مهمی است که گرچه نسبت به این مسئله تأکید شده است، ولی هنوز ظاهراً مطلب جا نیفتاده است! بزرگان در دستورالعمل‌هایی که به شاگردانشان می‌دادند، به این نکته خیلی توجه می‌دادند که:

سالک باید رفیق خودش را از افرادی که شریک در مسیر هستند انتخاب کند.

و این یک مطلب خیلی واضحی است، و اثرات آن را انسان کاملاً می‌بیند که کسی که رفیق و صدیق او از افراد غیر مسیر او باشند، طبعاً بر اثر برخوردها و صحبت‌ها، نفس گرایش پیدا می‌کند و این گرایش موجب می‌شود که خواهی‌نخواهی مطالب راه در نزد او کم اهمّیت بشود و صلابت خودش را از دست بدهد و بعد

---

[1]. مراد جلسات شب‌های سه‌شنبه می باشد. (محقق)

به‌صورت یک مطلب عادی در بیاید و بعد از باب ارضاء وجدان و ارضاء تفکرات خودش یک ارتباط اعتباری و ظاهری و پوشالی با رفقای خودش داشته باشد که مسئله خالی از عریضه نباشد، و بالأخره به نفس خودش بگوید: «ما یک جلسه هم با رفقا داریم، ما یک ارتباط هم با دوستان داریم، و بالأخره ما یک صحبتی هم داریم!» و در همین مقدار توقف می‌کند و این نتیجه ندارد.

بی‌فایده بودن صرف عنوان سلوک

بارها بنده خدمت رفقا عرض کرده‌ام که: اگر شخصی تصور می‌کند به صِرف تَعَنوُن او به عنوان سلوک و اینکه عنوانی برای خود دارد، روزی دست او را می‌گیرد و او را نجات می‌دهد، این فقط خواب و خیال است و مطمئن باشید که این نیست! حدّاقل از بنده به‌عنوان فردی که بیشتر از شما با مطالب بزرگان ارتباط داشته است، این را به‌نحو امانت قبول کنید که چنین مسئله‌ای وجود ندارد و من در تمام مدت عمر خودم چنین مطلبی را نشنیدم که صِرف ارتباطی که هست، روزی دست انسان را می‌گیرد و یک روز حال انسان را دگرگون خواهد کرد و یک روز تغییر و تحول برای ما به وجود خواهد آورد! نه، این‌طور نیست.

انحراف بعضی از فرزندان ائمه و بزرگان

بسیاری از بزرگان بودند که فرزندانشان تا آخر زمان حیات آنها هیچ خبر از آنها نداشتند و بعد هم فوت کردند و رفتند و تمام شد و الآن هم صدها و ده‌ها سال گذشته است! سال‌ها گذشته است!

خدا هیچ تضمینی بر اینکه کسی که انتساب به شخصی دارد، این انتساب یک روز او را نجات می‌دهد و یک روز در او تغییر و تحول ایجاد می‌کند نداده است! نه آقاجان! راه، راهی برای همه است.

ائمه فرزندانی داشتند که تا وقتی حیات داشتند، اینها منحرف بودند! وقتی خبر تولد جعفر را برای امام هادی آوردند رنگ حضرت تغییر کرد و أخم بر چهرهٔ حضرت افتاد! آمدند سؤال کردند که:

خبر تولد آورده‌اند، شما چرا این‌طور شدید؟

حضرت فرمودند:

شما نمی‌دانید که از این فرزند، چه بر سر شیعیان من خواهد آمد![1]

فرزند امام است و مسئله هم شوخی ندارد! راجع به افراد و اشخاص دیگر هم همین‌طور است.

چرا در بین فرزندان مرحوم انصاری همدانی فرد مُعمِّم نیست؟

مرحوم آقای انصاری خودشان اهل‌علم بودند. من در یک‌جا یک عبارت از بعضی‌ها نسبت به ایشان خواندم که آن شخص سؤال کرده بود: «چرا در اهل‌بیت ایشان فرد معمّم نیست؟» و پاسخ داده شده بود که:

---

[1] . کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۱، با قدری اختلاف.

«ایشان میل داشتند بچه‌هایشان به مسائل روز وارد شوند!» خُب این مطلب دروغ است! مرحوم آقا فرمودند:

ایشان حتی بعضی از فرزندانشان را به طلبگی امر کردند و وقتی که طلبه شدند و بعد منصرف شدند، تا مدت‌ها قهر کرده بودند!

خب این حرف‌ها را که نمی‌آیند بزنند! چه زمانی آقای انصاری خواسته بچه‌هایش امروزی بار بیایند؟! آیا معنای امروزی بار آمدن این است که بعضی از منتسبین ایشان بی‌حجاب باشند؟! معنایش این است؟! یا اینکه بروند در کشورهای کفر به تحصیل بپردازند و بعد برگردند و مشغول همین گذران وضع و بهتر خوردن و خوابیدن و مطالب دیگر بشوند؟! این نتیجهٔ انتساب به یکی از اولیای الهی است؟! قضیّه این است؟! چرا ما باید خَلط کنیم؟! چرا باید خیانت در نقل کنیم؟! چرا نباید مسائل را آن‌چنان‌که بوده مطرح کنیم؟! از این مطلب چه نفعی می‌بریم؟!

علت تأکید مرحوم علامه طهرانی بر طلبگی

مرحوم آقا چهار فرزند(پسر) داشتند که باقی مانده بودند: اخوی بزرگ‌تر از بنده و بنده و دو تا دیگر. ایشان می‌فرمودند:

اگر من چهل پسر هم داشته باشم، اینها را طلبه خواهم کرد!

خُب در اینجا چه تفکری وجود دارد که شخصی این‌قدر با صلابت می‌آید و این موضوع را مطرح می‌کند؟! آیا عمامه گذاشتن برای ایشان مطرح بوده؟! خب این عمامه که برای همه ـ نه فقط برای طلاب ـ مستحب است![1] گرچه الآن شعار طلبه، به‌عنوان فردی که نمایان‌گر تبلیغ شعائر دینی است شده است. و ما هم همین عمامه را الآن در کوچه و خیابان بر سر خیلی‌ها می‌بینیم و خودتان هم دارید می‌بینید که چه خبر است! این عمامه بر سر افرادی است که انسان واقعاً شرم دارد حتی به آنها نگاه کند! یعنی حدّ اخلاق آنها از یک فرد بسیار منحطّ اجتماع هم پایین‌تر است!

ولی درعین‌حال مرحوم آقا با همین وضع می‌گویند: «اگر چهل تا فرزند هم داشته باشم، همهٔ آنها را طلبه و معمّم خواهم کرد!» چرا ایشان این‌طور صلابت دارند؟ چون راه را به دست آورده‌اند؛ نه به‌خاطر اینکه این مسئله از دودمان و اجداد ایشان بوده است و حالا هم ایشان به‌عنوان تیمّن و تبرّک ـ که در این سلسله و در نسل و اجداد ایشان وجود داشته ـ حالا هم این قضیّه ادامه داشته باشد.

نقد و ردّ اجازه تبرکی نقل حدیث

مثل اجازهٔ حدیثی تبرکی است که اصلاً نه صحتی دارد و نه اصلی دارد! هیچ! می‌گویند: «من اجازه

---

[1] . رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۴۶۰ ـ ۴۶۱؛ وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۴۰۱ ـ ۴۰۳.

می‌دهم این حدیث را نقل کنی!» خُب یا حدیث صحیح است و یا غلط است، دیگر اجازه معنا ندارد! می‌گویند: «تبرکی است و نقل حدیث با اجازه، سنتی از گذشتگان بوده است که می‌رفتند و صفحات مفصّلی از القاب و تعابیر و عناوین می‌نوشتند! مانند: لَقد أجَزتُ لَه أن یَروِیَ عَنّی کلّ ما صحّ لی أن...!» خب اگر اجازه هم ندهد، باز این شخص می‌تواند نقل کند! بالأخره یا حدیثی که نقل می‌کند، درست است و یا غلط است؛ اگر غلط است، بیخود کردی که در کتابت آوردی! و اگر هم درست است، اجازه بدهی یا ندهی! بالأخره حدیث موثوقه است و باید طبق آن عمل کرد. فردی می‌خواست به من هم از این اجازه‌ها بدهد، گفتم: من اصلاً نمی‌خواهم! ما اجازهٔ اجتهاد را هم از تو نمی‌خواهیم، حال می‌خواهی اجازهٔ حدیث به ما بدهی؟!

اینها مسخره است! همهٔ اینها مسخره است! سلسله یعنی چه؟! ادامه و استمرار در اینها یعنی چه؟! این مسائل یعنی چه؟! این راه، راه حقیقت و علم و إتقان و ثبات و حیات است. مسئله این است!

اکسیژن برای بقای انسان لازم است، حال آیا انسان می‌تواند بگوید: یک پسر من اکسیژن تنفس کند و سه تای دیگر نکنند؟! یا اینکه غذا برای بقای انسان لازم است، حال آیا شخصی می‌تواند بگوید: یکی از فرزندان من غذا بخورد و بقیّه گرسنه بمانند؟! چقدر این حرف، حرف عبس و لغوی است!

تعبیر عجیب امام صادق برای طلب علم

مسیر امام صادق علیه السّلام مسیر علم است. امام صادق که بیخود نفرموده است:

لَوَدِدتُ أنَّ أصحابی ضُرِبَت رُؤوسُهُم بِالسّیاطِ حَتّی یَتَفَقَّهوا؛[1] «ای کاش قدرت داشتم و با تازیانه اصحابم را می‌زدم و آنها را به مجالس علم می‌کشاندم، تا نسبت به دین فقیه بشوند!»

حضرت می‌فرماید: اگر می‌توانستم، افراد را با تازیانه وادار می‌کردم! ولی چه‌کار کنیم؟! نمی‌توانیم بیش از این به مردم زور بگوییم و مدام بگوییم تحصیل دین کنید! مدام بگوییم دنبال علم بروید! مدام بگوییم که آقا، خودتان سر پای خودتان بایستید! مدام بگوییم چشمتان را به این و آن نکنید و نیندازید! خودتان برای خودتان فهم داشته باشید! خودتان برای خودتان اجتهاد داشته باشید! خودتان برای خودتان راه داشته باشید! افراد شما را گول نزنند و از مسیر زندگی واقعی به این‌طرف و آن‌طرف نکشانند! زرق و برق‌ها شما را به این‌طرف و آن‌طرف نکشاند! شایعات و کثرت جمعیّت و تبلیغات، شما را از آن مسیر منحرف نکند! چقدر به شما بگوییم که خودتان روی پای خودتان بایستید؟! بیش از اینکه دیگر نمی‌شود زور گفت! حضرت می‌گویند: بیش از

---

[1] . الکافی، ج ۱، ص ۳۱.

اینکه دیگر نمی‌توانم زور بگویم! چقدر به شما بگویم: «**اطلُبوا العِلمَ ولو بِالصّین**»[1] «**اطلُبوا العِلمَ مِنَ المَهدِ إلَی اللَّحد**»؟![2]

اینها همه واقعیّاتی است که ائمه علیهم السّلام و پس از آن اولیای الهی که مطلب را دریافته‌اند، برای ساختن انسان و برای رسیدن به کمال به ما می‌گویند.

تأکید مرحوم آقای حداد به اتقان در دروس طلبگی

من خدمت رفقا عرض کردم که ما دو مرتبه با مرحوم آقای حداد در کربلا ملاقات خصوصی داشتیم. در هر دو دفعه هم خود ایشان گفتند و من از ایشان تقاضا نکردم. نشسته بودیم و یک‌دفعه به مرحوم آقا گفتند: «فلانی با من کار دارد؛ شما اگر خواستید، به حرم بروید!» مرحوم آقا با اخوی به حرم رفتند. ایشان گفتند: «خُب با من چه‌کار داری؟» گفتیم: «آقا، شما گفتید، من که نگفتم! خودتان گفتید با من کار دارید!» ایشان خنده‌شان گرفت و گفتند: «خُب، خیلی خوب!» نشستند و یک مقداری ـ یک ساعتی ـ برای ما صحبت کردند. شاید در تمام این مدت یک ساعت بیشترین مطلبی که ایشان بر آن تکیه داشتند این بود که: «سید محسن، روی درس خودت اتقان کن!» آقای حدادی که ایشان خیلی خیلی محدود خوانده بودند![3]

این ولیّ خدایی که در عبارت‌های عربی خود غلط می‌خواند و غلط اعرابی داشت، به بنده می‌گوید: «سید محسن، روی درس خودت اتقان کن!» ـ لابد دیدند ما به درد سیر و سلوک نمی‌خوریم، لذا بیخود معطل نشود! ـ در جلسهٔ دوّم هم همین‌طور! در جلسه دوّم هم دوباره خود ایشان امر کردند که من باشم، و بعد دوباره در این مسئله ایشان به من فرمودند: «روی درس خودت اتقان کن! روی درس خودت اتقان کن! روی درس خودت اتقان کن!» سه بار! هر دفعه مدام می‌گفتند: «فلانی، روی درس خودت اتقان کن!» لذا اینها اولیای الهی هستند، آن از مجتهدینشان و این هم از غیر مجتهدینشان!

این چه راهی و چه مطلبی است که همه ما را به اینجا سوق می‌دهند؟! خلاصه، مسئله این است که می‌گویند: «آقاجان، بسم اللّه! این کیمیایی است که گیر هرکسی نمی‌آید و هرکسی دنبال این نمی‌آید!» من به شما قول می‌دهم که اگر سراغ این مردم بروید و میلیون میلیون به آنها پول بدهید، این مردم طلبه بشو نیستند! خدا آنها را [برای طلبگی] درست نکرده است! دیگر چه‌کار کنیم؟! این‌طور نیستند! یك فردی اصلاً نمی‌فهمد! بچهٔ دو ساله از علم خبر ندارد! او فقط از شما شکلات و آبنبات می‌خواهد! لذا این مردم به این مسائل نمی‌رسند؛

---

[1] . مصباح الشریعة، ص ۱۳؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۱.

[2] . نهج الفصاحة، ص ۲۱۸؛ تفسیر روح البیان، ج ۵، ص ۲۷۴.

[3] . رجوع شود به روح مجرّد، ص ۱۰۷.

﴿ذَٰلِكَ مَبۡلَغُهُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ﴾.[1] «مَبْلَغ» یعنی: میزان، بلوغ و حد.

علامه طهرانی: «مردم دین را براساس دنیا می‌چرخانند»

بارها مرحوم آقا می‌فرمودند:

حدّ این مردم ـ معمّمین و غیر معمّمین آنها، فرق نمی‌کند ـ همین است! حدّ آنها فقط دنیاست و دین را هم براساس دنیا می‌چرخانند: امروز این‌طور، فردا آن‌طور!

من بیش از شما با افراد مختلف و با گروه‌های مختلف بوده‌ام و از کیفیت تفکرات همهٔ آنها خبر دارم. لذا نتیجهٔ تجربه‌ام را می‌گویم: آقایان، غیر از این راه و این مکتب هیچ جا هیچ خبری نیست! اگر می‌گویید خبری هست، بلند شوید و به این‌طرف و آن‌طرف بروید و حرف‌هایی که زده می‌شود و صحبت‌هایی که با هم می‌کنند و حرف‌هایی که وقتی پیش خودشان نشسته‌اند با همدیگر می‌زنند [را نگاه کنید تا متوجه شوید]!

جریان مرحوم سید عبدالرزاق کرمانشاهی در نجف

چند روز پیش یکی از آقایان از طهران تلفن کرد. یکی از ائمهٔ جماعات مهم طهران بود. ایشان این مطلب ما را در کتاب *اسرار ملکوت*[2] خوانده بود و گفت: «آقا، می‌خواهم این مطلب را از خود شما بشنوم که این مسئله‌ای که مرحوم آقا سید عبدالرزاق کرمانشاهی به نجف رفته بوده و آنها این مطلب را به او گفته بودند، خود شما از پدرتان شنیدید؟» گفتم: بله، من خودم از پدرم شنیدم و تا نشنوم که نمی‌گویم! گفتند: «قضیّه چه بوده؟» من قضیّه را خوب از اول تا آخر نقل کردم! گفتند: «بسیار خب، من فقط می‌خواستم از خود شما بشنوم تا اینکه این قضیّه برای من با خصوصیّات روشن بشود.»

آقا، یعنی ببینید اطرافیان و بیت و دستگاه یک مرجع تقلید ـ آن هم مرجع تقلید آن زمان، نه الآن که سیصد مرجع تقلید درآمده است ـ چطور تفکر می‌کردند؟! ببینید چطور تفکر می‌کردند؟!

امام صادق غریب است! مکتب امیرالمؤمنین غریب است! ولایت غریب است! همه دنبال [دنیا هستند]! حال یکی صاف می‌آید شاپو می‌گذارد و کروات می‌گذارد و تعلیمی به‌دست می‌گیرد و پوتین می‌پوشد، و یکی هم به‌صورت دیگری در می‌آید! اما هر دو دنیا و هوا و هوس است و هر دو برای رسیدن به مطامع دنیا است؛ آن فرد آن راه را برای رسیدن به دنیا انتخاب کرده، این فرد هم این راه را انتخاب کرده است! هر دو اینها دو تا طریق برای رسیدن به دنیاست و به یک‌جا می‌رسند؛ این با تعلیمی و پوتین و آن هم با لباس و سایر ذیّ و

---

[1] . سوره نجم (۵۳) آیه ۳۰. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۷:
«اینست غایت بلوغ و منت‌های سیر ایشان از علم!»

[2] . اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۱۰؛ سالک آگاه، ج ۱، ص ۶۶.

خصوصیّات! ولی در نهایت و در مآل یک‌جا هستند و در روز قیامت هم یک‌جا می‌ایستند. به آنها می‌گویند: «شما به امیرالمؤمنین چه‌کار داشتید؟! شما کمر امیرالمؤمنین را شکستید! این حرف‌ها چیست؟! آقا، بیایید اینجا بنشیند [و جواب بدهید]!» و به دیگری هم می‌گویند: «تو هم بیا اینجا!» و شاید آنها یک مقداری هم از این‌طرفی‌ها جلوتر باشند!

شناخت راه و روش ائمه بوسیله علما و عرفاء بالله

اینجاست که افرادی مانند مرحوم قاضی‌ها و مرحوم آخوند ملاّحسینقلی‌ها و مرحوم آقا سید احمدها و مرحوم آقا سید حسن مسقطی‌ها و مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی‌ها و مرحوم آقای انصاری‌ها و مرحوم علامه طباطبائی‌ها و مرحوم والدها ـ رضوان الله علیهم أجمعین ـ آمدند و واقعاً اگر اینها نبودند ما چه می‌فهمیدیم؟! اصلاً ما کدام روش ائمه را می‌فهمیدیم؟! وقتی‌که فلان آقا روزی سه دفعه محاسنش را شانه می‌کند و عمامه می‌گذارد و این‌طوری [آرام] می‌نشیند، چطور منِ کور باطن می‌توانم به باطن او توجه کنم و نگاه کنم و ببینم که:

چطور می‌توانم نگاه کنم؟! آقا، از همه بهتر نماز شب می‌خواند و دعای او قطع نمی‌شود! اما این باطن، باطنی است فرعون! من چطور می‌توانم تشخیص بدهم؟! وقتی‌که عمرم تمام شد و کلاه سرم رفت و تمام سرمایه‌هایم ـ چه ظاهری و چه باطنی ـ همه از من گرفته شد، آن‌وقت می‌گویم عجب، من چه اشتباهی کردم! الحمد لِلّه بزرگان آمدند [و راه را به ما نشان دادند].

عکس علامه طباطبائی حکایت از حالات عجیب ایشان

من پریشب داشتم عکسی از مرحوم علامه طباطبائی ـ که فردی برای من آورده بود ـ را نگاه می‌کردم. علامه بدون عمامه در منزل نشسته بودند، سر ایشان پایین و چشم‌هایشان بسته بود. من نیم ساعت داشتم فقط به این عکس نگاه می‌کردم و آن‌قدر این عکس مرا گرفت که من دیدم این مرد واقعاً در چه طمأنینه و آرامشی هست! نه یک ذرّه هوا دارد، نه یک ذرّه هوس دارد، نه یک ذره تعلّق به دنیا دارد! یک پیراهن و شلوار پوشیده و همین‌طوری دستش را روی [بدنش] گذاشته و بی‌خیال از همهٔ دنیا و غرق در خود و کار خود و به‌دنبال خود است! آیا همین برای ما تنبّه نیست؟!

آیا عکس آقایان سابق را دیده‌اید؟! یک قلیان می‌گذاشتند و همین‌طور می‌کشیدند و چند تا متکّا برای تکیه و چند تا کتاب این‌طرف و چند تا کتاب هم آن‌طرف می‌گذاشتند و بعد از آنها عکس می‌انداختند: «حضرت آیةالله فلان درحال کشیدن قلیان!» چه تحفه‌ای!

الآن هم که همهٔ عکس‌ها پشت میز است و یک کامپیوتر کنار او و یک عکس هم این‌طرف است! افتخار ما روحانیون این شده است که حتماً یک کامپیوتر این طرفمان بگذاریم و انگار بدون کامپیوتر این عمامه ارزش

ندارد! این چیست؟ خودباختگی است! خودباختگی! بدبخت، برو بنشین تکیه بده! این چه طرز نشستن است؟! مانند این مسخره‌ها پشت میز کامپیوتر می‌نشیند و این‌طرف یک عکس و آن‌طرف هم یک فلان می‌گذارد و می‌نشیند حرف می‌زند! آقا این بساط را جمع کن و برو قشنگ مثل آدم تکیه بده!

آمدند به من گفتند: «آقا، از طرف فلان جا می‌خواهیم با شما صحبت کنیم، اجازه می‌دهید؟» گفتم: من همین‌جا می‌نشینم و تکیه می‌دهم! گفتند: «آقا، باید دکور درست کنیم!» گفتم: دکور درست کردن ندارد! می‌خواهید حرف بفهمید یا اینجا دکور درست کنید؟! آقا بلند شو برو!

الآن هم همان است؛ همان دنیا و همان متکّاهایی که بر دو تا از آنها تکیه می‌دادند و قلیان هم بود و در مقابلشان کتاب باز می‌کردند! آقاجان، همهٔ اینها بازی است!

لذا مرحوم آقا می‌فرمودند:

> این مکتب، مکتبی است که صلابت دارد، مکتبی است که نظافت دارد، مکتبی است که طهارت دارد، مکتبی است که توجه به دنیا ندارد!

همهٔ این جمع شدن افراد و قضیّه را هیئتی کردن باطل و دنیاست! همهٔ اینها دنیاست! دیده‌اید در بعضی از مجالس، وقتی‌که افراد جمع می‌شوند مردم به هم می‌گویند: «هان! الحمد لِلّه امشب مجلس خوب بود و افراد آمده بودند!»

دیدگاه عوامانه افراد به مجلس امام حسین

ما در زمان مرحوم آقا از این چیزها خیلی در مسجد قائم می‌دیدیم. یک شب روضه بود و افرادی آمده بودند، به یکدیگر می‌گفتند: «الحمد لِلّه امشب جمعیّت جمع شده بود!» درحالی‌که ما [کوچک] بودیم و می‌گفتیم خسته شدیم، زود روضه تمام شود و به خانه‌مان برویم! اما آنها به یکدیگر می‌گفتند: «الحمد لِلّه امشب جمعیّت خوب بود و جمعیّت جمع شده بودند!»

یادم است که یک شب مرحوم آقا سید احمد خوانساری ـ خدا رحمت کند ـ به روضهٔ یکی از آشنایانشان که روبه‌روی مسجد قائم بود آمده بود؛ یعنی دقیقاً روبروی مسجد قائم کوچه‌ای بود و سر آن کوچه منزل آن بنده خدا بود.[1] ایشان شب روضه داشت و آقای خوانساری هم برای روضه به منزل ایشان تشریف آورده بودند اما کسی در خانهٔ او نبود، لذا به مسجد آمده بود و با مسئول مسجد حرف و نقلش شده بود که: «افرادی که اینجا هستند را به خانهٔ ما بفرستید! آیةالله خوانساری آمده‌اند و چون کسی نیست آبروی ما می‌رود! مسجدی‌ها به آنجا بیایند تا روضه خوانده شود!» مسئول مسجد هم می‌گفت: «عجب! ما خودمان مجلس داریم

---

[1]. البتّه باید تا حالا فوت کرده باشد. یک آدم ریش‌تراشی بود و برای یکی از ادارات کار می‌کرد، و بنده در ماشین او زن بی‌حجاب دیدم که با هم می‌رفتند! حال اگر زن او یا خواهر او یا فرد دیگری بوده نمی‌دانم.

و نمی‌گذاریم [کسی به آنجا بیاید]!» آقا، داد و بیداد این دو نفر با هم در وسط حیاط مسجد بالا رفته بود!

امام حسینِ این[شخص] همین است! این از مسجد و مجالس اینها! الآن هم همین است و منویّات بشر یک سر سوزن از سابق تا حالا تفاوت نکرده است! راه عوض می‌شود، دکور عوض می‌شود، فرمول عوض می‌شود، اما همانی که آن‌موقع بوده الآن هم هست!

تأثیر مطالب و احادیث ائمه بر افکار و زندگی

ما می‌بینیم اولیای خدا از میان این اوضاع می‌گویند: این‌طور باش و دنبال امام صادق و امام مجتبی و امام باقر و دنبال احادیث ائمه علیهم السّلام بیا! آقا، انسان در یک حدیث از امام رضا یا موسی بن جعفر تأمل می‌کند و مطالعه می‌کند، اصلاً دنیا برای او یک‌طور دیگر می‌شود! این روایت جنود عقل و جهل موسی بن جعفر[1] را مطالعه کنید و ببینید چطور اصلاً تفکرات انسان را تغییر می‌دهد! آخر این روایت‌ها کجا پیدا می‌شود؟! آیا در دانشکدهٔ پلی تکنیک یا هنرهای زیبایی (مجسّمه سازی و رقّاصی) پیدا می‌شود؟! در کدام پیدا می‌شود؟! نه آقاجان، اینها در مکتب امام صادق، در مکتب دین، در مکتب الهیِ اولیای الهی و عرفای ربّانی پیدا می‌شود؛ به اینجا بیا و بر این مسیر باش، نه مانند بقیه! اگر مانند بقیه باشیم که هنر نکرده‌ایم! بلکه باید به اینجا بیاییم و به این مسئله پایبند باشیم.

لذا می‌بینیم همهٔ اولیای الهی بر این کیفیت بودند؛ بعضی‌ها زورشان می‌رسید و بعضی‌ها نمی‌رسید. حال فرزند یک فردی قبول نمی‌کند، خُب نمی‌کند! نمی‌توانیم که او را ذبح کنیم! می‌گوید قبول نمی‌کنم، نکن؛ می‌رویم سراغ یکی دیگر! «نَسَب» در اینجا کاری ندارد، اینجا فقط «رسیدن به مطلب» کار دارد و همه نمی‌توانند این را بفهمند.

تأکید مرحوم علامه طهرانی بر دیدار رفقا

لذا مسئله‌ای که مرحوم آقا برای رفقا از همان دوران سابق خیلی بیشتر روی آن تکیه داشتند، مسئلهٔ فهم و رسیدن به مطلب بود.

در جلسهٔ عصر جمعه فقط دعا و قرائت قرآن و توجه است، ولی این مقدار را ایشان کافی نمی‌دانستند! حتی به من فرموده بودند:

> اگر رفقا بتوانند هر شب هم جلسه داشته باشند سزاوار است! ولی ما دیگر بیش از این نمی‌توانیم بگوییم، چون مردم زن و بچه و کار دارند؛ نمی‌توانیم بگوییم آقا هر شب بیایید جلسه تشکیل دهید! لذا غیراز عصر جمعه، حدّاقل یک شب دیگری در وسط هفته قرار دادیم تا اینها با هم جمع شوند و یکدیگر را

---

[1] . تحف العقول، ص ۳۸۳ ـ ۴۰۲.

ببینند و همین دیدن، موجب تأیید آنها و تقویت آنها و اشتداد در ثبات و قوّت مسیر آنها باشد.

این نفس در اوایل کار احتیاج به یک‌هم‌چنین ممارستی دارد، حالا بعد که خودش توانست روی پای خودش بایستد، اگر ندید هم ندید! آن فرد دیگر خودش تشخیص می‌دهد که آیا به آن مرتبهٔ از استقامت رسیده یا هنوز نرسیده است. بنده خودم می‌گویم که نسبت به این قضیّه هنوز نرسیده‌ام و نیاز دارم؛ ما واقعاً در راهمان نیاز به رفیق داریم و این را هم از باب شکسته نفسی و [تواضع] نمی‌گویم، چون من اهل شکسته نفسی نیستم! نه‌خیر، بنده حقیقت مطلب را می‌گویم! بنده خودم به رفیق و صحبت با او نیاز دارم و البتّه برای این مسئله هم حدودی قائل هستم؛ بالأخره هر شخصی کار و برنامه و روشی دارد و این هم جزو مسئله است.

روش مرحوم علامه طهرانی در ارتباط با رفیق

این‌طور نیست که تمام مطلب انسان فقط همین باشد! نه، انسان درس دارد، بحث دارد، اشتغالات دیگر دارد، و همان‌طوری‌که اینها نباید باعث شود که ارتباط انسان با رفیق کم شود، ارتباط با رفیق هم باید در حدّی باشد که غلبهٔ بر اشتغالات و [درس] نکند و فقط در حدّ شارژ شدن و استمداد باشد و به‌عنوان یک اصل جلوی مطالعه و بحث و درس انسان را نگیرد! آن هم کلاه سر گذاشتن، و غلط است.

طلبه باید به درس و مباحثه و مطالعهٔ خود برسد و هرچه به اینها برسد بهتر است.

مرحوم آقا می‌فرمودند:

> در زمان ما هم همه دنبال گعده‌ها می‌رفتند! شاگردان علامه طباطبائی[1] از آن‌طرف *اسفار* می‌خواندند، از این‌طرف هم شب‌ها گعده داشتند و مدام می‌گفتند: «آقا سید محمدحسین، بیا در جلسهٔ ما!» اما من می‌گفتم: این درسی را که امروز خوانده‌ام باید امشب مطالعه کنم.

ایشان می‌گفتند:

> در جایی که دیگران نیم ساعت مطالعه می‌کردند، من فقط *اسفار* را شش ساعت مطالعه می‌کردم! کسان دیگری هم بودند که مطالعهٔ آنها در رختخواب بود!

دیده‌اید که انسان وقتی در رختخواب لحاف را به روی خود می‌کشد، چند دقیقه قبل از خواب کتاب را برمی‌دارد و نگاهی می‌کند؛ آن هم یک مطالعه است! ولی:

ره چنان رو که رهروان رفتند ❊❊❊ ...[2]

آن‌ها رفتند و به مسئله و مطلب رسیدند.

---

[1]. حال اسم نمی‌برم که چه کسانی بودند.

[2]. دیوان شاه نعمت الله ولی، مثنویات، شماره ۵۶.

کیفیت مطالعه، و آثار آن در انکشاف حقایق

لذا هرچه انسان بیشتر مطالعه کند، بیشتر [مطلب] می‌آید و به او می‌رسد. مطالعه اتصال انسان به عقل فعّال و عقول مفارقه است؛ لذا هر چقدر ملکوت انسان در اتصال به آن تقویت شود، استجلاب فیض از آنجا برای انسان بیشتر است. خیال نکنید شما خودتان با مطالعه می‌فهمید! نه‌خیر، خودتان نمی‌فهمید، بلکه از آنجا برای شما آمده است و خیلی هم به خودمان [غرّه نشویم]! هرچه بیشتر خودمان را در این معرض قرار بدهیم، بیشتر گیرمان می‌آید؛ البتّه این مطالب همه در وجود ما هست، منتها به‌واسطهٔ آن اتصال انکشاف پیدا می‌کند. مطالعه و [درس خواندن] باید به این کیفیت باشد.

و علاوهٔ بر اینها، مسئله‌ای که ایشان خیلی به آن توجه داشتند، مسئلهٔ تهذیب نفس بود؛ چون ایشان که همیشه در اختیار افراد نبودند که بیایند بنشینند و صحبت کنند.

یکی از علل تشکیل جلسات شب‌های سه‌شنبه این بود که رفقایی که اهل خبره و اهل اطلاع هستند، بیایند و راجع به مسائلی که از بزرگان به آنها رسیده صحبت کنند و حرف بزنند. مثلاً بنا بگذارید که همین *تذکرة المتقین* مرحوم شیخ محمد بهاری را مطالعه کنید و در شب‌های سه‌شنبه یک قسمت را بگویید. البتّه پیشنهاد بنده این است که ـ همان‌طورکه در زمان حیات مرحوم آقا این‌طور بود ـ فعلاً باب جهاد النّفس *وسائل*[1] را شروع کنند و بعد [به بحث دیگری] برگردند. مرحوم آقا هم در زمان خودشان این‌طور می‌فرمودند. لذا رفقایی که قرار است [صحبت کنند] مشغول شوند و روایتی از جهاد النّفس *وسائل* را مطرح کنند و در اطراف آن از نوشتجاتی که ممکن است مرحوم آقا در این زمینه در کتاب‌هایشان آورده‌اند مطالعه کنند.

هچنین کتاب‌ها و نوشتجات دیگر: نامه‌های مرحوم بیدآبادی، نامه‌های مرحوم آقا سید احمد [کربلایی]، نامه‌های مرحوم آخوند ملاّحسینقلی همدانی، نامه‌های مرحوم شیخ محمد بهاری،[2] نوشتجات سایر بزرگان مانند *تذکرة الاولیای* عطار، *طرائق الحقایق* و سایر کتبی که در این زمینه هست. همهٔ اینها اولیای الهی بودند و تمام حرف‌های اینها منبّه است.

شما یک حکایتی را [انتخاب کنید و بگویید]! من‌باب‌مثال:

> نزد مرحوم شیخ ابوسعید ابوالخیر آمدند و گفتند: «خواجه مظفّر حمدان در نوقان می‌گوید که اگر شیخ ارزن است، ما خروار هستیم و اگر قطره است ما دریا هستیم!» ایشان گفت: «بروید به آنها بگویید که ما همان ارزن و قطره هم نیستیم!»[3]

---

[1] . وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۶۱ ـ ۳۸۳ و ج ۱۶، ص ۵ ـ ۱۱۴.

[2] . رجوع شود به تذکرة المتقین، ص ۱۱۷ ـ ۲۳۷.

[3] . اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ص ۱۱۵ با قدری اختلاف؛ تذکره الأولیاء عطار، ص ۷۰۴.

لذا خیلی راحت مسئله را حل کرد.

کیفیت و زمان برگزاری جلسه شب سه‌شنبه

خب ببینید همین حکایت [چقدر معنا دارد]! بیاییم همین حکایت را در ضمن مطالبی که باید صحبت شود بگوییم.

دنبال این هم نباشیم که: «آقا ما قابل نیستیم!» و آن یکی هم بگوید: «ما قابل نیستیم!» نه آقاجان، همهٔ ما قابل هستیم! چه کسی گفته قابل نیستیم؟! و هیچ‌کداممان هم قابل نیستیم! خیلی راحت! بلکه ما می‌آییم و مطالب بزرگان را به‌عنوان حدیث نفس نقل می‌کنیم تا به آن عمل کنیم، چیز دیگری نیست. معنای «**عِندَ ذِکرِ الصّالِحِینَ تَنزِلُ الرَّحمَة**»[1] همین است دیگر! من که در اینجا می‌آیم و از امام باقر نقل می‌کنم، حال بنده امام باقر را شناخته‌ام؟! من که می‌آیم روایت امام صادق و امام رضا را نقل می‌کنم، مگر بنده آن حضرات را شناخته‌ام؟! خُب بگویم: «آقا، من که امام رضا را نشناخته‌ام، برای چه بیایم بگویم؟!» نشناختی که نشناختی! امام رضا گفته بیا بگو، شاید اینجا دو نفر باشند و بهتر از تو بفهمند! تو فقط یک واسطه و وسیلهٔ برای گفتن این مطلب هستی! بنابراین همهٔ ما مثل هم هستیم.

لذا یک‌وقت توقع نشود که مثلاً: «ما قابل نیستیم!» نه آقا، بحث اینکه «ما قابل نیستیم» نیست، بلکه صحبت این است که مطالبی که به‌واسطهٔ مطالعه و سمعیّات و بصریّات و [تجربیات] برای انسان کشف می‌شود را دوستانه و رفیقانه نقل کند، نه خطابانه! خطابه برای منبر است! بلکه دوستانه و رفیقانه این مطالب را بگوید.

[بیان این مطالب نیز] بیش از حدود نیم ساعت طول نکشد؛ رفقا یك ربع یا بیست دقیقه قرآن بخوانند و دَه‌دقیقه هم راجع به تجوید صحبت شود و چند دقیقه‌ای هم احکام باشد و [صحبت بعدی هم] بیشتر از نیم ساعت طول نکشد، چون بیشتر از این مُمِلّ است! لذا نهایت مسئله حدود یك ساعت یا یك ساعت و ربع باشد؛ نفع این بیشتر است تا اینکه جلسه همین‌طور طول بکشد! نه، اثرات آن مطالب با إطالهٔ مجلس در انسان کم می‌شود و اثر صحبت کم أوقع فی النفس است تا صحبت بسیار!

رفقا همین باب جهاد النّفس را شروع کنند و بعد هم از کتب مرحوم آقا یک دسته‌بندی و مجموعه‌ای [در نظر بگیرند] و به‌اضافهٔ روایت دیگری و حکایت لطیفی نکتهٔ ظریفی که به نظر می‌رسد [بیان کنند]! لذا مطلب خیلی زیاد است و بیان اینها هم از نیم ساعت بیشتر نشود.

رفقا باب جهاد النّفس را بیان کنند و وقتی‌که تمام شد، بحث دیگری را شروع کنند. اگر از اول *کافی* ـ

---

[1] . بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۳۴۹.

باب علم و جهل ـ شروع کنند خوب است و بسیار کتاب مهمی است! یا اگر خواستند کتاب دیگری را که هم با مطالب فکری و عقیدتی و هم با مطالب تهذیبی مناسبت داشته باشد شروع کنند.

علیٰ‌کلّ‌حال گرچه می‌بایست این جلسه برای همه باشد و باید برای سایر افراد از رفقا هم اگر تمایل داشته باشند فکری کرد، ولی در ابتدای مسئله دیدیم که این مجموعه[1] أولیٰ و أحقّ است به اینکه این مسئله نسبت به آنها زودتر اقدام شود.

إن‌شاءالله که خود رفقا برکات آن را خواهند دید و به نظر می‌رسد که شاید یک مقداری هم نسبت به انعقاد آن تأخیر افتاده است و می‌بایستی سال‌ها قبل این مجلس منعقد می‌شد، همان‌طوری‌که در زمان خود مرحوم آقا هم مسئله به همین شکل بود.

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آل‌محمّد

[1]. مراد طلاب و اهل‌علم می‌باشند. (محقق)